برهان امكان اشرف و اثبات امامت

رحيم لطيفى

اشاره:

‌در نوشتار پيشين1، يكي‌ از ادلّه‌ي‌ نياز عالم‌ و آدم‌ به‌ امامِ معصومِ منصوب، نقد و بررسي‌ شد (قاعده‌ي‌ لطف). رهاورد آن، پاسخ‌ به آخرين‌ و مهم‌ترين‌ شبهات، و اثبات‌ كارامدي‌ آن‌ بر تاءمين‌ مدّعا بود (نياز هميشگي‌ به‌ امام‌ و پاسخ‌ مثبت‌ خداوند به‌ آن‌ نياز).

‌اين‌ نوشتار، بر آن‌ است‌ تا يكي‌ ديگر از ادّله‌اي‌ را كه‌ بر مدعاي‌ مذكور اقامه‌ شده‌ و يا واجد شايسته‌گي‌ آن‌ است، بدون‌ گرايش‌ به‌ سمت‌ و سوي‌ خاصّي، نقد و بررسي‌ كند، و نتيجه‌ي‌ آن‌ را پيش‌ روي‌ دانش‌پژوهان‌ اين‌ رشته‌ قرار دهد.2

قاعده‌ي‌ امكان‌ اشرف‌

پيش از آغاز بحث يادآوري نكته‌ي زير لا‌زم مي‌نمايد:

‌مراد از وجود امام، امامت‌ عام‌ است‌ كه‌ شامل‌ رسول‌ و نبيّ هم‌ مي‌شود و از آن‌ جا كه‌ ختم‌ نبوّت، قطعي‌ و مسلّم‌ است، بيش‌ترين‌ هدف، اثبات‌ مقام‌ امامت، بعد از ختم‌ رسالت، و در نهايت، استمرار اين‌ وجود مبارك‌ تا پايان‌ عالَم‌ بشريّت‌ است.

‌امامي‌ كه‌ به‌ اذن‌ خداوند و اقتضاي‌ مقام‌ خليفه‌ الهي، تصرّف‌ در عالم‌ تكوين‌ دارد3 و در درجات‌ بالايي‌ اقليم‌ وجود، وطن‌ دارد، بيش‌ترين‌ كارش‌ هدايت‌ موجودات‌ امكاني‌ به‌ سوي‌ آفريدگارشان‌ است. هدايت‌ تشريعي‌ و رهبري‌ سياسي‌ جامعه، تنها، گوشه‌ي‌ از وظايف‌ او است.4 مراد از امام، امامت‌ شخصي‌ و يا حاكم‌ سياسي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ نيست؛ زيرا، برهان‌ عقلي‌ بر امور جزئي‌ اقامه‌ نمي‌شود5، هر چند وقتي‌ برهان، نياز عمومي‌ موجودات‌ را به‌ چنان‌ وجودي، ثابت‌ كرد، همان‌ برهان‌ و عقل‌ مي‌گويند، چنان‌ موجودي‌ را با چنان‌ ويژگي‌هايي‌ (عصمت‌ و هدايت‌ تكويني‌ و...)، جزء وحي، كسي‌ نمي‌شناسد، پس‌ وحي، حتماً، اقدام‌ به‌ معرّفي‌ آن‌ كرده‌ است.

تفاوت‌ دو قاعده‌

(لطف، امكان‌ اشرف)

‌قاعده‌ي‌ لطف. بيش‌تر به بُعد اجتماعي‌ و حكومتي‌ و هدايت‌ تشريعي‌ و ظاهري‌ امام‌ نگاه‌ مي‌كرد، در حالي‌ كه‌ قاعده‌ي‌ امكان‌ اشرف، بيش‌ترين‌ نگاه‌اش‌ به‌ بُعد وجودي، تكوييني‌ و باطني‌ امام‌ است.

‌از ويژگي‌هاي‌ مهم‌ اين‌ برهان، اين‌ است‌ كه‌ همراه‌ با اثبات اصلِ وجود امام، استمرار وجود مبارك‌ او را در گستره‌ي‌ عالم‌ بشريّت‌ تا آخرين‌ فرد انساني‌ نيز ثابت‌ مي‌كند.6

امكان‌ اشرف، با نگاه‌ به‌ كلّ هستي، ساختمان‌ آن‌ را به‌ گونه‌ي‌ مي‌يابد كه‌ جايگاه‌ وجود امام، ذاتاً، پيش‌ از ساير انسان‌ها است، در حالي‌ كه‌ قاعده‌ي‌ لطف، با نگاهي‌ به‌ هستي‌ آفريدگار و ذات‌ و صفات‌ كمالي‌ او، در مي‌يابد كه‌ لازمه‌ هدف‌مندي‌ خلقت‌ و تكليف، وجود حتمي‌ و مستمر امام‌ است.

پيشينه‌

‌سرنخ‌ و ريشه‌هاي‌ اين‌ قاعده، در سخنان‌ ارسطو به‌ چشم‌ مي‌خورد7. حكماي‌ اشراقي، توجّه‌ خاصي‌ به‌ آن‌ كرده‌اند. اين‌ قاعده، بعداً به‌ دست‌ حكماي‌ مشّاء رسيد و برهاني‌ شد.

‌شيخ‌ الرئيس8، شيخ‌ اشراق9، ميرداماد10، ملاصدراي‌ شيرازي11 ملاهادي‌ سبزواري12 علامه‌ي‌ طباطبائي13 در باره‌ي‌ اين‌ قاعده‌ سخن‌ گفته‌اندو شبهات وارد بر آن‌ را پاسخ‌ داده‌اند و گاهي‌ نيز بر استحكام‌ آن‌ براهيني‌ آورده‌اند.

‌پس‌ آواي‌ اين‌ قاعده، در گستره‌ي‌ فلسفه‌ي‌ قديم‌ يونان‌ و حكمت‌ مشّاء و اشراق‌ و متعاليه، طنين‌ انداخته، براي‌ دانشمندان‌ فلسفي‌ و عرفاني‌ و كلامي، دل‌ربايي‌ كرده‌ و در اوج‌ مباحث‌ عمده‌ي‌ علوم‌ عقلي‌ و نقلي‌ آشيانه‌ كرده‌ است.

‌طرح‌ موضوع‌ امكان‌ اشرف‌ در انديشه‌ي‌ فلسفي‌ اسلامي، از ديدگاه‌ تاريخي، به‌ ابن‌ سينا بر مي‌گردد. بي‌آن‌كه‌ وي‌ آن‌ را به‌ صورت‌ قاعده‌ي‌ در آورد و مانند مسئله‌اي‌ مستقل، به‌ آن‌ بپردازد و يا آن‌ را در پاسخگويي‌ به‌ مسائل‌ ديگر، به‌ كاربرد او، بعد از بيان‌ مفاد قاعده، آن‌ را به‌ ارسطو‌ نسبت‌ مي‌دهد14.

‌صد و اندي‌ سال‌ پس‌ از او، شيخ‌ اشراق، صريحاً، اصل‌ قاعده‌ را به‌ ارسطو باز مي‌گرداند.

‌صدر المتألهين، چهارصد و اندي‌ سال‌ پس‌ از شيخ‌ اشراق، عين‌ عبارات‌ او را به‌ كاربرد و به‌ تفصيل‌ قاعده‌ پرداخت‌ و طبق‌ گفته‌ي‌ خودش‌ به‌ قاعده‌ي‌ ديگري‌ نيز دست‌ يافت‌( امكان‌ اخس)15

‌از اين‌ گزارش، اهميّت‌ تلاش‌ پيگير دانشمندان‌ اسلامي‌ در حفظ‌ و گسترش‌ و نوآوري‌ دانش‌ فلسفه‌ و تمدن، آشكار مي‌شود.

تقرير و مفاد

ارسطو: <بايد نسبت‌ به‌ عالم‌ بالا باور داشت‌ به‌ موجوداتي‌ كه‌ با كرامت‌تر و با شرافت‌تر هستند.>16

‌ابن‌ سينا: <كمال‌ مطلق، حيثيت‌ وجوب‌ بدون‌ امكان‌ و وجود بدون‌ عدم‌ و فعل‌ بدون‌ قوّه‌ و حق‌ بدون‌ باطل‌ است. هر آن‌ چه‌ از پس‌ آن‌ بيايد، ناقص‌تر از وجود اوّل‌ است‌ و...>17.

‌سهروروي: <هر گاه‌ ممكن‌ اخس‌ به‌ وجود آمد، مستلزم‌ آن‌ است‌ كه‌ ممكن‌ اشرف‌ وجود داشته‌ باشد.>18.

‌متأخّرين: <ممكن‌ اشرف‌ در مراتب‌ وجود، اقدم‌ از ممكن‌ اخسّ است. بنابراين‌ هر گاه‌ ممكن‌ اخسّ موجود شود، بايد ممكن‌ اشرف‌ پيش‌ از آن‌ موجود گشته‌ باشد.19

پس‌ در صورتي‌ كه‌ وجود اشرف‌ براي‌ ما ثابت‌ نباشد از وجود غيراشرف‌ مي‌توانيم‌ وجود آن‌ را كشف‌ كنيم20.

‌وجود و حيات‌ و علم‌ و رحمت‌ و بقيّه‌ي‌ كمالات‌ غيرمتناهيه، از مبداء فيّاض‌ به‌ ممكنات‌ اخس‌ و پست‌تر نمي‌رسد مگر اين‌ كه‌ در مرتبه‌ي‌ قبل‌ به‌ اشرف‌ (موجودات‌ برتر) رسيده‌ باشد. مثلاً، لامپ‌ لوستر، نخست‌ بدنه‌ي‌ لوستر، بعد فضاي‌ نزديك‌ خود، بعد فضاي‌ بالايي‌ اتاق‌ و سپس‌ انسان‌هاي‌ ساكن‌ اتاق‌ و در آخر، فرش‌ و كف‌ اتاق‌ را روشن‌ مي‌كند، و نشدني‌ است‌ كه‌ نخست‌ فرش‌ و كف‌ اتاق‌ را روشن‌ كند، سپس‌ قسمت‌هاي‌ بالايي‌ و نزديك‌ خود را بنابرين، هرگاه‌ كف‌ و قسمت‌هاي‌ پاييني‌ اتاق‌ روشن‌ باشد، با علم‌ قطعي‌ و وجداني، در مي‌يابيم‌ كه‌ فضاي‌ بالايي‌ و نزديك‌ لوستر نيز روشن‌ است.21

‌بيان‌ مفردات‌ (قاعده، امكان، اشرف)

قاعده‌

‌بيش‌تر دانشمندان، از اين‌ اصل‌ فلسفي‌ - كلامي، تعبير به‌ قاعده‌ كرده‌اند كه‌ به‌ نظر ميآيد به‌ خاطر اين‌ جهت‌ باشد كه‌ اثبات‌ مسائلي‌ زيادي‌ بر اين‌ اصل‌ بنا شده‌ است، مانند <ترتيب‌ ريزش‌ و فَيَضان‌ هستي‌ (صدور) از مبداء متعال‌ (اثبات‌ عقول‌ و نفوس‌ مجرّد از مادّه)> و <اوّلين‌ صادر، اشرف‌ موجودات‌ است> و <اثبات‌ عقول‌ عَر ‏ضيه‌ (ارباب‌ انواع‌ و مثل‌ افلاطوني)>22 و <مسئله‌ي‌ جواز اجتماع‌ دو ميل‌ به‌ يك‌ سو>23 و <اثبات‌ وجود صدا و بوي‌ و مزه‌ در افلاك>24 و <اثبات‌ عالم‌ مُثُل>25.

مانند قاعده‌ي‌ فقهي‌ لاضرر، كه در ابواب‌ متعدد فقهي. جاري‌ مي‌شود و مسائل‌ زيادي‌ با آن‌ حل‌ مي‌گردد.26

امكان‌

‌از آن‌ جا كه‌ بستر قاعده، اقليم‌ وجود است، و امكان، ملازم‌ ماهيّت‌ و خارج‌ از حلقه‌ي‌ وجود است، پس‌ مراد از امكان، <ممكن> است؛ يعني، موجودي‌ كه‌ ممكن‌ است، و گر نه، امكان، چيزي‌ نيست‌ كه‌ به‌ <اشرف> يا <اخس> توصيف‌ شود (شدّت‌ و ضعفي‌ ندارد).27

اشرف‌

‌مراتب‌ وجودي‌ در فضاي‌ اين‌ قاعده، چنين‌ نمودي‌ دارند: اخس‌ (پست‌تر)؛ خسيس‌ (پست)؛ شريف‌ (عالي‌ و بلند)؛ اشرف‌ (اعلي‌ و بلندتر)28

‌عالي‌ترين‌ مرتبه‌ي‌ وجودي، هميشه، اشرف، و داني‌ترين‌ مرتبه‌ي‌ وجودي، هميشه، اخس‌ است، امّا مراتب‌ موجود بين‌ اين‌ دو، آغاز و انجام‌ هر كدام، نسبت‌ به‌ پائين، اشرف‌ و يا شريف‌ و نسبت‌ به‌ بالا، اخس‌ يا خسيس‌ است. بنابراين، مراد از اشرف، تمام‌ اين‌ مراتب‌ مياني‌ است‌ كه‌ وجود مرحله‌ي‌ پاييني، حكايت‌ از وجود مرحله‌ي‌ بالايي‌ دارد. اشرف، يعني، نزديك‌تر و جلوتر به‌ مبداء هستي‌ و داراي‌ شدّت‌ وجود، و اخس، يعني‌ دورتر و پست‌تر به‌ مبداء هستي‌ و داراي‌ وجود ضعيف29.

‌هر يك‌ از عقول‌ فعّال، نسبت‌ به‌ آن‌ چه‌ از آن‌ صادر مي‌شود، اشرف‌ است‌ و همه‌ي‌ عقول‌ فعّال، از امور مادّي‌ شريف‌تراند. در ميان‌ مادّيات‌ نيز موجودات‌ آسماني، بر عالم‌ طبيعت‌ برتري‌ دارند.

‌بوعلي‌ سينا مي‌گويد: <مراد ارسطو از اشرف، در اين‌جا، چيزي‌ است‌ كه‌ در ذات‌ خود تقدّم‌ دارد و هستي، مرتبه‌ي‌ فروتر از آن، تنها پس‌ از هستي‌ آن‌ امر متقدّم‌ امكان‌پذير است.>30.

انگيزه‌ي‌ طرح‌ و جايگاه‌ قاعده‌

‌مبداء متعالي، برتر از لايتناهي‌ بمالايتناهي‌ است، و در حدّ اعلاي‌ نامحدودي‌ و بي‌انتهايي‌ است‌ و در همگي‌ كمال‌هايش، از جمله‌ فيّاضيت‌ و صدور مخلوقات‌ نيز، كمّاً و كيفاً، بي‌حدّ و مرز است، و از طرفي، مجموعه‌ي‌ ممكنات‌ كه‌ زمينه‌ي‌ جريان‌ و صدور فيّاضيّت‌ الهي‌اند، همراه‌ با محدوديّت‌اند، پس‌ ممكن‌ نيست‌ كه‌ فيض‌ بي‌حد و مرز الهي، در ظرف‌ محدود ممكنات، به‌ يك‌ باره‌ نمود كند. فاعل، تام‌ و تمام‌ است، امّا ضعف‌ در قابل‌ است. پس‌ به‌ ناچار، در زمينه‌اي‌ استمرار آفرينش‌ الهي، تقدّم‌ و تاءخر و تورّد رخ‌ مي‌نمايد. مثلاً، اگر اقيانوس‌ بزرگي‌ را در بركه‌اي‌ به‌ نمايش‌ در آوريد. روشن‌ است‌ كه‌ تنگي‌ بر كه، مانع‌ نموداري‌ يك‌ جا و يك‌ باره‌ي‌ اقيانوس‌ است، و تنها وقتي‌ عجايب‌ مخلوقات‌ اقيانوس‌ به‌ نمايش‌ در مي‌آيد كه‌ هر قسمتي‌ را به‌ نوبت‌ و اندك‌ اندك‌ به‌ نمايش‌ درآوريد.

‌اين‌ جا، پرسشي‌ طرح‌ مي‌شود كه‌ <نوبت‌بندي‌ ريزش‌ موجودات‌ چه‌ گونه‌ و بر چه‌ پايه‌ي‌ باشد؟>. قاعده‌ي‌ امكان‌ اشرف‌ آمده‌ تا به‌ اين‌ پرسش‌ پاسخ‌ دهد (انگيزه).

‌پس‌ اينك، جايگاه‌ اين‌ بحث‌ نيز روشن‌ شد. اين‌ قاعده، در مبحث‌ علّت‌ و معلول‌ و از متفرعات‌ اصل‌ <الواحد لايصدر عنه‌ اًلاّ الواحد> است، و در نهايت‌ به‌ درد توجيه‌ صادر اوّل‌ از مبداء متعال‌ مي‌خورد.31

براهين‌ قاعده‌

‌بن‌ مايه‌ي‌ سخن‌ در اين‌ نوشتار، همين‌ جا است‌ كه‌ <كدامين‌ گواه‌ و برهان، اين‌ كبراي‌ كلي‌ (قاعده) را مسلّم‌ و قطعي‌ مي‌سازد؟>.

‌دانشمندان‌ اين‌ وادي، براهيني‌ را ابداع‌ و تقرير كرده‌ و يا توضيح‌ داده‌اند. اين‌ جا به‌ فراخور حال، به‌ بيان‌ دو يا سه‌ دليل‌ بسنده‌ مي‌شود.

دليل‌ يكم‌

‌مفاد قاعده، يك‌ قضيه‌ي‌ فطري‌ است‌ و چندان‌ نيازي‌ به‌ اقامه‌ي‌ برهان‌ ندارد؛ يعني، فطرت‌ آدميان، در صورت‌ درك‌ صحيح‌ از آن، گواهي‌ به‌ صحت‌ آن‌ مي‌دهد. از اين‌ رو مي‌توان‌ اين‌ قاعده‌ را مانند يك‌ امر بديهي، مانند دو نصف‌ چهار است، به‌ شمار‌ آورد.32

‌نمونه‌ي‌ ملموس‌تر از اين‌ دريافت‌ عام‌ در گسترش‌ دامنه‌ ايجاد را مي‌توانيم‌ در رفتار انسان‌ مشاهده كنيم. گروهي‌ را به‌ خانه‌ي‌ خود دعوت‌ كرده‌ايد، در توزيع‌ طعام، مي‌بينيد تمايل‌ طبيعي‌ و فطري آزاد شما، به‌ اين‌ است‌ كه‌ غذاي‌ هر چه‌ بهتر و بيشتر را در برابر ميهمان‌ بزرگ‌تر و عزيزتر قرار دهيد و بر همين‌ معيار، از ديگران‌ پذيرايي‌ كنيد. اين‌ خواست، نموداري‌ ديگر از اصل‌ مذكور در افاضه‌ و بخشش‌ است‌ كه‌ در ترازي‌ پايين‌ انجام‌ گرفته‌ است.33

دليل‌ دوم‌

‌اگر ميان‌ دو چيز هيچ‌ رابطه‌ و مناسبت‌ ذاتي‌ نباشد و از هم‌ بيگانه‌ باشند، هيچ‌ علاقه‌ و ارتباط‌ علّي‌ و معلولي‌ نيز بين‌ آن‌ها نخواهد بود، امّا اگر مناسبت‌ و ارتباط‌ باشد، بالاخره‌ ميان‌ آن‌ها به‌ نحوي‌ ارتباط‌ علّي‌ و معلولي‌ برقرار است‌ و به‌ حكم‌ اصل‌ سنخيت‌ ميان‌ علّت‌ و معلول، در قدم‌ نخست، آن‌ معلول‌هاي‌ صادر مي‌شوند كه‌ به‌ علت‌ نزديك‌تر و ارتباط‌ و در عالم‌ امكان‌ و اقليم‌ ابداع، ممكني‌ اشرف‌ از آن‌ قابل‌ تحقّق‌ باشد - كه‌ هنوز موجود نشده‌ - در اين‌ صورت، لازم‌ مي‌آيد. امر ابداع‌ و ايجاد، برخلاف‌ مناسبت‌ ذاتي‌ (سنخيّت‌ علّي‌ و معلولي) جريان‌ يافته‌ باشد، كه‌ اين، امري‌ باطلي‌ است؛ زيرا، يقيناً، ممكن‌ اشرف، به‌ حسب‌ مرتبه‌اش، در شرافت‌ و فضل، به‌ مبداء متعال، نزديك‌تر، و به‌ او، انسب‌ است. لذا مناسبتي‌ كه‌ بين‌ او و باري‌ تعالي‌ برقرار است‌ تامّتر و اولي‌ از مناسبتي‌ است‌ كه‌ بين‌ اين‌ ممكن‌ اخسّ و واجب‌ تعالي‌ موجود است. پس‌ لا محاله، ابتدائاً، ممكن‌ اشرف‌ و سپس‌ ممكن‌ اخسّ محقّق‌ خواهد شد.34

دليل‌ سوم‌

‌اگر موجود اشرف، در مرتبه‌اي‌ مقدّم‌ بر غيراشرف‌ به‌ وجود نيايد، يا همراه‌ آن‌ به‌ وجود مي‌آيد و يا در مرتبه‌اي‌ متأخّر از آن‌ و يا اصلاً به‌ وجود نمي‌آيد.

‌اگر همراه‌ آن‌ به‌ وجود آيد - مثلاً جوهر عقلاني‌ همراه‌ با جوهر جسماني‌ از علّت‌ نخستين‌ صادر شوند - قاعده‌ي‌ <الواحد> نقض‌ مي‌شود.

‌اگر بعد از آن‌ به‌ وجود آيد، مثلاً جوهر عقلاني‌ بعد از جوهر جسماني‌ به‌ وجود آيد و جوهر جسماني‌ واسطه‌ در صدور آن‌ باشد - لازم‌ مي‌آيد وجود علّت،‌ پست‌تر از وجود معلول‌ باشد.

‌اگر اصلاً به‌ وجود نيايد، معنايش‌ اين‌ است‌ كه‌ علّت‌ اوّل، صلاحيّت‌ صدور معلول‌ اشرف‌ را ندارد و اين، خلف‌ فرض‌ است؛ چون، وجود و تماميّت‌ علّت‌ اوّل، فرض‌ واقعي‌ برهان‌ بود. پس‌ تنها فرض‌ صحيح، همان‌ است‌ كه‌ اشرف، جلوتر از غير اشرف‌ موجود شود.35

‌همين‌ بيان‌ را حاجي‌ سبزواري‌ به‌ نظم‌ كشيده‌ است:

الممكن‌ الاخص‌ اذ تحقّقا فالممكن‌ الاشرف‌ فيه‌ سبقا

لا‌نه‌ لولاه‌ انّ لم‌ يفض‌ ‌فجهه‌ تفضل‌ حقاً يقتضي‌

و ان‌ اخس‌ فاض‌ قبل‌ الاشرف علل‌ الاقوي‌ عند ذا بالاضعف‌

و ان مع‌ الاشرف في‌ الصدور بواحدها ما مصدر الكثير36

فرزانگان‌ و قاعده‌

‌ابن‌ سينا؛ وي، به‌ قاعده‌ي‌ امكان‌ اشرف، كاملاً توجّه‌ داشته‌ و آن‌ را معتبر دانسته‌ است. او مي‌گويد <الطبيعه‌ مالم‌ يوف‌ علي‌ النوع‌ الاتم‌ شرايط‌ النوع‌ الانقص‌ بكماله‌ لم‌ تد ‏خل‌ في النوع،‌ الثاني37

‌سهروردي؛ وي، براي‌ اين‌ قاعده، فوايد بسيار عميق‌ و عظيمي‌ معتقد است، او به‌ كمك‌ و با به‌ كار بردن‌ آن، به‌ اثبات‌ بسياري‌ از مسائل‌ دست‌ يافته...38

‌ميرداماد؛ وي، از شبهات‌ احتمالي‌ بر برهان‌ قاعده، پاسخ‌ گفته‌ و در مقام‌ دفاع‌ و اثبات، ادّله‌ي‌ جديدي‌ نيز اقامه‌ كرده‌ است: <انّ لنا علي‌ اصل‌ القاعده‌ برهاناً آخر ابسط‌ وا ل ‏طف. الستَ قددريتَ بما ادرينا... >39.

‌ملاصدرا؛ وي‌ مي‌گويد: <سال‌ها بر اين‌ قاعده‌ اشكال‌ داشتم‌ تا اين‌ كه‌ خداوند، دل‌ام‌ را روشن‌ ساخت‌ و آن‌ را حل‌ كردم.>40. در جاي‌ ديگر مي‌فرمايد: <هذا اصل‌ شريف، برهاني، عظيم‌ جداوه، كريم‌ مؤداه‌ كثير فوائده، متوفر منافعه، جليل‌ خيراته‌ و بركاته‌ وقد نفعنا اللّه‌ به‌ نفعاً كثيراً...>41

‌حاجي‌ سبزواري؛ او نيز به‌ پيروي‌ از حكماي‌ سلف، در كتاب‌ منظومه‌ حكمت‌ و حاشيه‌ بر اسفار، به‌ برهاني‌ كردن‌ مفاد قاعده‌ پرداخته‌ است.42

‌علامه‌ي‌ طباطبائي؛ او كه‌ يادگار مكتب‌ حكمت‌ متعاليه‌ در عصر حاضر بود، با يك‌ تقرير ابتكاري‌ و جالب، دست‌ به‌ تحكيم‌ و تبيين‌ مفاد قاعده‌ زد.43

‌با توجه‌ به‌ براهين‌ سه‌ گانه‌ و سخنان‌ بزرگان‌ فن، هر گونه‌ شك‌ و ترديدي‌ از اعتبار و اتقان‌ قاعده‌ برداشته‌ مي‌شود و جايي‌ براي‌ طرح‌ و نقد شبهات‌ و توهمات‌ احتمالي.44 بويژه‌ كه‌ رسالت‌ اصلي‌ اين‌ نوشتار اثبات‌ وجود امام‌ با استفاده‌ از قاعده‌ي‌ مذكور است‌ نمي‌ماند.

امكان‌ اشرف‌ و اثبات‌ وجود امام45

(صغرا): بي‌شك، انساني‌ كه‌ همه‌ي‌ كمالات‌ انساني‌ را دارد (امام) وجودش‌ شريف‌تر از انسان‌هاي‌ ديگر است‌ كه‌ تنها برخي‌ از آن‌ كمالات‌ را دارند.

(كبرا): هر گاه‌ شيء ممكني‌ تحقّق‌ يابد كه‌ كمالات‌ وجوديش‌ كم‌تر از شيء ممكني‌ ديگري‌ است، آن‌ ممكن‌ شريف‌تر بايد پيش‌ از او موجود باشد (قاعده‌ي‌ امكان‌ اشرف)46

(نتيجه): از مشاهده‌ي‌ اين‌ همه‌ انسان‌هايي‌ كه‌ تنها برخي‌ از كمالات‌ را دارند، به‌ اصل‌ وجود امام‌ پي‌ مي‌بريم.

‌به‌ اقتضاي‌ قاعده، محال‌ است‌ كه‌ افراد انسان، وجود، حيات، علم، جمال،... را از مبداء فيّاض‌ دريافت‌ كرده‌ باشند، لكن‌ در مرتبه‌ي‌ پيشين، انسان‌ كامل‌ دريافت‌ نكرده‌ باشد.47

فلاسفه‌اشراق، آن‌وجود پيشين‌را كلمه‌ي‌قديسه‌ي‌الهيه، و حكماي‌مشّاء، عقل‌فعّال، و حكماي‌پهلوي‌كدبانوي‌عالم، و عُرفا، انسان‌كامل، و اديان‌الهي، حجه‌اللّه‌مي‌دانند.

بنابرين، اگر يك‌فرد از افراد بشر، روي‌زمين‌باشد، بايد فرد ديگري‌نيز باشد كه‌انسان‌كامل‌و حجه‌اللّه‌و... در او متظاهر شود. زمين، هرگز، از وجود حجّت، خالي‌نمي‌تواند باشد. پس‌جرگه‌ي‌عالم‌بشريّت، بدون‌انسان‌كامل، طفره‌و محال‌است.48 اگر ترتيب‌بالذات‌موجودات‌را تفحّص‌كني، همواره‌كامل‌و شريف‌را پيش‌از ناقص‌و خسيس‌مي‌يابي>49.

‌محقّق‌طبرسي‌نوري‌(متوفاي‌1321 ق) با بيان‌شيوا و كوتاه، ضمن‌اقامه‌ي‌برهان، اصل‌صغرا و كبرا را نيز برهاني‌مي‌كنند: <شكي‌نيست‌كه‌هر كسي‌قابل‌تلقي‌وحي‌از حضرت‌آفريدگار نخواهد بود و هر فردي‌از افراد انسان‌را تحمّل‌اتيان‌به‌او امر و نواهي‌رباني‌نمي‌باشد و اين‌مطلب‌ثابت‌است‌به‌وجدان‌و عيان، چه‌ تفاوت‌مراتب‌انسان، امري‌است‌ظاهر و هويدا (بيان‌صغري) [از آن‌جا كه‌مراتب‌پاييني، شايسته‌دريافت‌وحي‌و... را ندارند] پس‌لازم‌است‌از وجود شخصي‌كه‌ممتاز باشد به‌قابليت‌امور مذكوره‌و ذوجهتين‌باشد، تا از جهتي‌تلقي‌وحي‌الهي‌نمايد و به‌جهتي‌ديگر تبليغ‌اوامر و نواهي‌به‌مكلفين50 (بيان‌كبري‌و نتيجه).>.

كارايي‌قاعده‌بر اثبات‌مدعا

‌بازيابي‌علمي‌مدّعا (اثبات‌وجود امام) از دل‌اين‌قاعده‌ي‌شريف، بسته‌به‌تجزيه‌و تحليل‌پيروزمندانه‌ي‌يك‌پيش‌فرض‌و دو شرطي‌دارد كه‌خبرگان‌فن، آن‌دو را در مورد و مجراي‌قاعده‌معتبر دانسته‌اند.

‌پيش‌فرض؛ امام، هر چند از لحاظ‌ماهيّت‌با ساير انسان‌ها يك‌سان‌است، امّا از لحاظ‌مرتبه‌ي‌وجودي، در ميان‌افراد ماهيّت‌(حداقل)51 برخوردار از ويژگي‌هاي‌است‌كه‌موجب‌تقدّم‌و تشديد و قّو ت‌او مي‌شود.

شرط‌اوّل؛ قاعده، در موردي‌جاري‌مي‌شود كه‌ممكن‌اشرف‌و اخسّ تحت‌يك‌ماهيّت‌باشند. صدر المتالهين‌مي‌فرمايند: <المشهور عند المعتبرين‌لهذه‌القاعده‌ان‌يراعي‌في جريانها شرطان، احدهما استعمالها‌في متحدي‌الماهيه‌للشريف‌والخسيس‌دون‌غيره52.>.

‌شرط‌دوّم؛ دانشمندان‌اين‌فن. قاعده‌را در عالم‌<ابداعيّات> (خارج‌از عالم‌كون‌و فساد)، يعني‌عالم‌امر جاري‌كرده‌اند، نه‌در عالم‌حركات‌و طبيعت‌و كائنات53. ملاصدرا مي‌فرمايد: <و(الشرط) الثاني؛ استعالها فيما فوق‌الكون‌و الابداعيّات‌دون‌ما تحت‌الكون‌وما في‌عالم‌الحركات.>.54

اثبات‌پيش‌فرض‌

‌دقّت‌در نظم‌پديده‌هاي‌جهان‌طبيعت، به‌سادگي، ترتيب‌وجودي‌انواع‌اين‌قلمرو را روشن‌مي‌كند. وقتي‌آثار و ساز كار موجودات‌بي‌جان‌با گياهان‌سنجيده‌مي‌شود، ديده‌مي‌شود كه‌گياهان، نمودهاي‌برتري‌دارند، پوسته‌ي‌سخت‌دانه‌را مي‌شگافند، با جوانه‌ي‌لطيف‌و نازك، نيزه‌هاي‌خورشيدي‌را شكار مي‌كنند و با تكيه‌بر ريشه‌هاي‌باريك‌در دل‌خاكِ تاريك، به‌فراهم‌كردن‌مواد كاني‌مي‌پردازند تا بر ايند اين‌همه‌تلاش، تناوري‌و افراشتگي‌اش‌باشد.

‌وقتي‌جانوران‌با گياه‌سنجيده‌مي‌شود، برتري‌وجودي‌آن‌ها ملموس‌و مشهود است. بهره‌گرفتن‌گياهان‌از باد و جنگل‌و آب‌و كوهستان، نگهداري‌از لانه‌و نوزاد، تبعيت‌محض‌از سر گروه،...، همه‌و همه، حكايت‌از نوعي‌آگاهي‌آن‌ها مي‌كند.

‌وقتي‌انسان‌با آن‌دو گروه‌سنجيده‌مي‌شود، موجودي‌است‌كاملاً برتر تمام‌طبيعت‌را اسير كمند و رام‌خود كرده، از همه‌كام‌مي‌گيرد، بي‌آن‌كه‌به‌آن‌ها خسارتي‌پس‌دهد بر آن‌ها فرمانروايي‌مي‌كند.

‌تا اين‌جا وجود مراتب‌(موجودات‌اشرف‌و اخسّ) در جهان‌مادّي‌طبيعت، وجداني‌و محسوس‌است. در ميان‌افراد نوع‌انساني‌نيز افرادي‌به‌چشم‌مي‌خورند كه‌در زمره‌ي‌رهبران‌الهي‌و امامان‌معصوم‌و نوابغ‌روزگار و... مي‌شوند. اينان، از ديدگاه‌چهارچوبه‌ي‌بشري، همانند ديگر افراد اين‌نوع‌هستند، امّا به‌سبب‌ويژگي‌خاصّشان‌از تمايزي‌ويژه‌برخوردارند. موجودي‌كه‌مي‌تواند هم‌با سرچشمه‌ي‌اصلي‌وجودها و هم‌با حلقه‌هاي‌پاييني‌وجود مرتبط‌باشد55، موقعيّت‌و جايگاه‌ممتازي‌در ميان‌افراد هم‌نوع‌و هم‌ماهيّت‌خود دارد، رويي‌به‌سوي‌خالق‌دارند و رويي‌به‌سوي‌خلق. از همين‌روي‌است‌كه‌قافله‌هايي‌از دل‌و جان‌آدميان‌را به‌دنبال‌دارند و چه‌بسيارند در ميان‌كاروان‌بشريت‌كه‌براي‌امير كاروان‌فداكاري‌و ايثار مي‌كنند56، بلكه‌انسان‌عالي، واسطه‌ي‌فيض‌به‌تمام‌عالم‌است؛ چون، انسان، پس‌از آفرينش‌اش، معلّم‌ملائكه‌شد.57

‌تمام‌ آن چه گفته‌آمد. با وجدان‌و شهود باطني‌و تجربه‌ي ظاهري‌قابل‌لمس‌است.

شرط‌يكم‌

‌فراهم‌بودن‌اين‌شرط‌در مورد اثبات‌مدعا، بسيار روشن‌است؛ چون، ذات‌مبارك‌امام‌و ذات‌ساير افراد، همه، تحت‌يك‌ ماهيت‌نوعي‌(انسان) داخل‌هستند.

‌از اين‌گذشته، تقرير برهان‌قاعده‌ي‌اشرف، بنابر حكمت‌صدرايي‌كه‌تكيه‌بر تشكيك‌وجود دارد، تمام‌موجودات‌را شامل‌مي‌شود. در اين‌تقرير، صحبت‌از ماهيّت‌واحد نيست، بلكه‌صحبت‌از وجود و مراتب‌آن‌است‌كه‌مرتبه‌ي‌نازله‌ي‌وجود، حكايت‌از تحقّق‌مرتبه‌ي‌عالي‌مي‌كند.

‌به‌بيان‌روشن‌تر، در تطبيق‌قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌بر اثبات‌امامت، دو راه‌پيش‌رو است:

‌الف) از افراد اخس‌و يا خسيس‌ماهيّت‌انساني‌به‌تحقّق‌فرد اشرف؛

‌ب) از وجود مراتب‌اخس‌يا خسيس‌به‌وجود مراتب‌اشرف.

‌طبق‌بيان‌اوّل، شرط‌مذكور، تأمين‌شده‌است‌و طبق‌بيان‌دوم، اصولاً، شرط‌مذكور لازم‌و لحاظ‌نشده‌است.

شرط‌دوم‌

‌به‌نظر مي‌رسد سرنوشت‌نهايي‌اثبات‌مدعا با قاعده‌ي‌امكان‌اشرف. در گرو تأمين‌و فراهم‌شدن‌همين‌شرط‌است.

‌آيا مي‌توان‌مفهوم‌اين‌شرط‌را به‌گونه‌ي‌تعميم‌داد تا در عالم‌عنصري‌و بشريّت‌نيز پياده‌شود؟ آيا از وجود مطلق‌عالم‌مادّي‌به‌وجود عالم‌برتر كه‌وجود امام‌از آن‌عالم‌است‌نمي‌توان‌رسيد؟ علت‌وضع‌چنين‌شرطي‌در اجراي‌اين‌قاعده‌چيست؟ آيا با كشف‌علّت‌نمي‌شود تعميمي‌در شمول‌قاعده‌داد؟ آيا طرح‌اين‌قاعده‌بر اساس‌محوريّت‌مراتب‌تشكيكي‌وجود و با تقرير صدرايي‌و اضافه‌كردن‌قاعده‌ي‌امكان‌اخس، نمي‌تواند ره‌به جاي برد؟

‌كنكاش‌كامل‌و پاسخ‌دقيق‌به‌پرسش‌هاي‌پيشين، هر چند از توان‌نگارنده‌و حوصله‌ي‌اين‌نوشتار بيرون‌است،امّا به‌عنوان‌گشودن‌روزنه‌ي‌جديد و ارزيابي‌نسبي‌از كاراي‌قاعده‌بر اثبات‌مدعا، به‌ادامه‌ي‌سخن‌پرداخته‌مي‌شود.

1- تعارض‌اين‌دو شرط‌و نتيجه‌ي‌آن‌

‌اين‌كه‌افراد ممكن‌(اشرف، شريف، خسيس، اخس) حتماً تحت‌يك‌ماهيّت‌نوعي‌باشند، ظهورش‌در اين‌است‌كه‌مراد، عالم‌طبيعت‌و حركات‌و ماديّات‌است؛ چون، انواع‌ممكنات، مفارق‌از مادّه‌(عالم‌امر و ابداع‌و مجردات) نوع‌شان‌منحصر به‌فرد است‌و طبعاً از هيچ‌ماهيّت‌مجرده‌اي‌دو فرد نخواهيم‌داشت‌تا يك‌ماهيت‌نوعي، آن‌ها را تحت‌خود جمع‌كند تا بين‌آن ها تقدّم‌و تأخر بالشرف‌برقرار باشد.58 در حالي‌كه‌شرط‌ديگر مي‌گويد، اين‌قاعده، تنها در عالم‌ما فوق‌كَون‌(مجردات) جاري‌است.

‌از آن‌جا كه‌تقرير كنندگان‌مفاد و برهان، قاعده‌ي‌امكان‌اشرف، در مقام‌طرح‌و توضيح‌پا را از دايره‌ي‌مجردات‌پايين‌تر گذاشته‌اند، يعني‌شرط‌دومي‌را در عمل‌فراموش‌كرده‌و ناديده‌انگاشته‌اند.59 كم‌ترين‌چيزي‌كه‌به‌دست‌مي‌آيد، عدم‌پابندي‌به‌شرط‌دوم‌است‌و اين، راه‌را براي‌جريان‌قاعده‌ي‌در عالم‌طبيعت‌و حركات‌باز مي‌كند.

2- تعميم‌شرط‌دوم‌

‌مي‌گويند، چون‌عالم‌مادّه. آلوده‌به‌تزاحمات‌و تنازعات‌و موانع‌است، پس‌نمي‌توان‌به‌طور حتم‌و قطعي، حكم‌كرد كه‌از وجود ‌اخس‌به‌وجودهاي‌شريف‌و اشرف‌پي‌مي‌بريم؛ چون، ممكن‌است‌وجودهاي‌شريف‌و اشرف، با برخورد مزاحمات‌و موانع، موجود نشده‌باشند.

‌علامه‌ي‌طباطبائي‌مي‌فرمايند، نهايت‌چيزي‌را كه‌اين‌علّت‌ثابت‌مي‌كند، اين‌است‌كه‌در عالم‌كون‌و فساد (مادّيات‌تنها) قاعده‌جاري‌نمي‌شود، نه‌اين‌كه‌در مطلق‌عالم‌كون؛ چون، از ديد حكما، اجرام‌عالي، دائم‌الوجودند و منزّه‌از كون‌و فسادند، و در عين‌حال، از عالم‌ابداع‌هم‌نيستند. پس‌قاعده‌ي‌ امكان‌اشرف، في‌الجمله، در اين‌عالم‌نيز جاري‌است.60

و شايد بر همين‌اساس‌باشد كه‌استاد مصباح‌فرموده‌اند: <برخي‌از فلاسفه، با قاعده‌ي‌امكان‌اشرف، اين‌عالم‌را نيز ثابت‌كرده‌اند>.

‌ابن‌سينا، آن‌جا كه‌مسئله‌ي‌امكان‌اشرف‌را در چهره‌ي‌كلّي‌بيان‌مي‌كنند، مي‌گويد: <... پس‌هر يك‌از عقول‌فعال‌نسبت‌به‌آن‌چه‌از آن‌صادر مي‌شود، اشرف‌است‌و همه‌ي‌عقول‌فّعال‌از امور مادّي‌شريف‌ترند. در ميان‌ماديّات‌نيز موجودات‌آسماني، بر عالم‌طبيعت‌برتري‌دارند.61>.

‌ملاصدرا، علّت‌اعتبار شرط‌دوم‌را رفع‌يك‌مشكل‌مي‌داند. و آن‌مشكل‌اين‌است‌كه؛ در ميان‌اشخاص‌و افراد مادّي‌(مانند انسان) هستند كساني‌كه‌از رسيدن‌به‌مرتبه‌ي‌شرافت‌بازمانده‌اند. اگر قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌در مورد آن‌ها جاري‌مي‌بود، بايد همه، به‌مرتبه‌ي‌شرافت‌مي‌رسيدند، حال‌آن‌كه‌وجود افراد خسيس‌و ناقص‌جسمي‌و معنوي، قابل‌انكار نيست.

در اين‌باره‌مي‌توان‌گفت، رفع‌مشكل، تنها در سايه‌ي‌جاري‌نكردن‌قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌در جهان‌ماديّات‌نيست. اگر پايه‌هاي‌اين‌قاعده‌برهاني‌شده‌- كه‌چنين‌است‌- ديگر به‌اين‌سادگي‌ها از سريان‌يك‌حكم‌كلّي‌عقلي‌نمي‌شود جلوگيري‌كرد، بويژه‌كه‌رفع‌آن‌مشكل، راهي‌ديگري‌دارد، و آن‌اين‌كه‌در جهان‌مادّه‌و عنصريّات‌ماهيات‌و افراد اشرف، مانند عالم‌ابداع‌و مجردات، تقدّم‌و تفضلّ ذاتي‌دارند و صدورشان‌ذاتاً مقدّم‌بر ماهيات‌و افراد اخس‌است، همان‌طور كه‌خداوند، ابتدائاً آدم‌را بدون‌پدر و مادر و تقدّم‌نطفه‌و... با قدرت‌خويش‌آفريد.

‌امّا اين‌كه‌در تداوم‌هستي‌مادّي، چهره‌ي‌كار وارونه‌مي‌شود، اين، به‌خاطر تنگناي‌طبيعت‌و جهان‌مادي‌است‌و تأخّر افراد و ماهيّات‌شريف، تاءخر زماني‌است‌نه‌ذاتي. به‌قول‌صدر المتالهين‌اگر صفحه‌ي‌وجود و مراتب‌ذاتي‌موجودات‌را ورق‌بزني، در مي‌يابي‌كه‌شريف، هميشه‌بر خسيس‌مقدم‌است، وجوب‌بر امكان... اتصال‌و پيوستگي‌بر انفصال‌و جدايي، وجود بر عدم، خير بر شرّ و راستي‌بر دروغ... 62

‌شايد با استفاده‌از همين‌مطلب، پاسخ‌آن‌پرسش‌معروف‌را كه‌<ايا اوّل‌تخم‌مرغ‌بود و بعداً مرغ‌پيدا شد يا اين‌كه‌اوّل‌مرغ‌بود و بعد تخم‌مرغ‌به‌وجود آمد؟>، بتوان‌داد؛ زيرا، آن‌چه‌ذاتاً در دار هستي‌سبقت‌گرفته‌و با دست‌قدرت‌پروردگار ايجاد شده‌است، همان‌نوع‌كامل‌و اشرف‌و موجود متكامل‌تر است63 بعداً تظاهرات‌وجودي‌در دار مادّه‌و عناصر به‌خاطر وجود تنگنا و به‌خاطر استمرار نوع‌در جهان‌حركات‌و بعد از آفرينش، اوّلين‌نوع‌كامل‌و توليد تخم‌آن‌توسط‌آن‌نوع، ديگر انواع‌و افراد تكثير مي‌يابند.

كوتاه‌سخن‌اين‌كه‌تقدم‌و تأخّر زماني‌كه‌در ميان‌پديده‌هاي‌طبيعي‌نمايان‌مي‌شود، ناشي‌از سببيّت‌اعدادي‌(زمينه‌سازي) انواع‌اخسّ نسبت‌به‌اشرف‌است، امّا سببيّت‌ذاتي‌تمليك‌وجودي، همواره‌از نوع‌عالي‌به‌داني‌است؛ يعني، نظام‌وجود يافتن‌انواع‌طبيعي، چون‌ساحت‌ايجاد گشتن‌ابداعيّات‌است.

‌در فعل‌و انفعال‌هاي‌وجودي، آشكارا دريافت‌مي‌شود كه‌درخت، سبب‌ذاتي‌بذر است‌و نيز حيوان، بنياد نمود يافتن‌نطفه، فاعليت‌واقعي‌وجودي، ميان‌نوع‌عالي‌به‌نوع‌داني‌است.64

استاد حسن‌زاده‌آملي‌در مورد دليل‌و حكمت‌اعتبار شرط‌مذكور مي‌فرمايند:

‌از آن‌جا كه‌مشاهده‌مي‌شود در جهان‌مادّي، گاهي‌موجود اشرف، متأخّر از موجودات‌اخس‌لباس‌هستي‌مي‌پوشند، وجود نازنيني‌اشرف‌الانبياء بعد از ساير انبياء و حتّي‌انسان‌هاي‌معمولي، به‌اقليم‌طبيعت‌گام‌نهادند. پس‌مي‌توان‌گفت، قاعده‌ي‌امكان‌اشرف، در جهان‌ماديّات‌قابل‌تطبيق‌نيست.65

‌اين‌بيان‌نيز در جريان‌و اعتبار قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌(حداقل‌در مورد اثبات‌مدعاي‌ما) مشكلي‌ايجاد نمي‌كند؛ چون، بحث‌در اثبات‌شخصي‌و وجود خاص‌يك‌امام‌نيست، بلكه‌مدّعا اين‌است‌كه‌وجود مبارك‌و اشرف‌امام، در ميان‌قافله‌ي‌موجودات‌انساني، مقدّم‌و جلوتر بوده‌و هست. تا آدم(عليه‌السّلام) بود، امام‌و نبيّ بود هر چه‌كاروان‌بشريت‌به‌جلو آمد، باز ولي‌و نبيّ و امام‌دوران‌بوده‌است‌تا مي‌رسد به‌عصر خاتم‌الانبياء(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) و بعد از آن‌كه‌هم‌چنان‌وجود مستمر آخرين‌اميد مي‌درخشد، وجود امامان، ذاتاً، مقدّم‌اند، هر چند در دار ماديّات، نمودشان‌به‌ترتيب‌باشد.66

3. علت‌و دليل‌شرط‌عموميت‌ندارد

‌نكته‌ي‌مهمّي‌كه‌در تبيّين‌مبناي‌شرط‌دوم‌مي‌شود گفت، اين‌است‌ كه‌تنازع‌و تزاحم‌در جهان‌مادّه، بالجمله‌نيست، بلكه‌مواردي‌هست‌كه‌بدون‌برخورد با موانع، راه‌ سعادت‌و تكامل‌نهايي‌خود را پيش‌گيرد. وجود استثنا موجب‌بر هم‌خوردن‌كليّت‌اين‌شرط‌مي‌شود، و مي‌توان‌گفت، در مورد وجود امام، اين‌تزاحم‌و تنازعات‌(حداقل‌در اصل‌بودش، نه‌نمودش) منتفي‌باشد و وجود انسان‌هاي‌عادي‌موجود در مراتب‌پاييني، كشف‌از وجود مبارك‌او مي‌كند.

استاد آشتياني، بعد از تجزيه‌و تحليل‌اين‌شرط، صريحاً مي‌فرمايند: <و لزوم‌اعتبار اين‌شرط‌به‌مذاق‌حكماء و فلاسفه‌است، ولي‌برخي‌از اهل‌مكاشفه‌و شهود، اين‌شرط‌را اعتبار نمي‌نمايند.>67.

‌آن‌چه‌بنيان‌علّت‌شرط‌مذكور را سست‌مي‌كند، اين‌نكته‌است‌كه‌تنازعات‌و تزاحمات‌پديد آمده‌در جهان‌طبيعت، بدون‌هيچ‌ضابطه‌ي، نشايد، بلكه‌از آن‌جايي‌كه‌كشمكش‌ها و برخوردهاي‌انواع‌طبيعي، مقدمه‌ي‌رسيدن‌به‌كمال‌و در جهت‌تعالي‌آن‌ها است68. تحت‌يك‌ضابطه‌حكيمانه‌اي‌هستند. لذا اين‌تصادمات، هيچ‌گاه، به‌نابودي‌انواع‌نمي‌انجامد.

نتيجه‌ي‌گفتار در آينه‌ي‌روايات‌

‌دستاورد تحليل‌و تطبيق‌قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌بر موضوع‌امامت، اين‌شد كه‌در سراي‌آفرينش، همواره، وجود اشرف‌و انسان‌كامل‌و وليّ خدا، يعني‌همان‌امام‌زمان(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) هست‌و پرتوافشاني‌مي‌كند، و وجود و آرامش‌اين‌قافله، مرهون‌وجود آن‌قافله‌سالار است.

‌روايات‌شريف‌نيز چنين‌مقام‌و منزلتي‌را برا امام‌معصوم(عليهم‌السّلام) ثابت‌مي‌دارد.

‌محقّق‌لاهيجي، در توضيح‌يك‌فقره‌از همين‌گونه‌روايات، يعني‌<ثُمّ ثَبَتَ ذالك في كُلّ دَهرٍ وزمان>69 مي‌فرمايند:

‌و بالجمله، واجب‌است‌بودن‌پيغمبري‌يا امامي‌در هر زمان‌تا حجّت‌خداي‌تعالي‌باشد بر خلق. و ببايددانست‌كه‌اين‌كلام‌شريف‌با اين‌و جازت، مشتمل‌است‌بر خلاصه‌ي‌افكار و انظار حكماي‌سابقين‌و علماي‌لاحقين، بلكه‌اشاره‌است‌به‌حقايقي‌كه‌غايت‌فكر و نظر‌اكثر متكلمين‌به‌آن‌نرسيده. و اگر فلاسفه‌ي‌اقدمين‌را استماع‌اين‌كلام‌مقدس‌ممكن‌مي‌شد، هر آينه، اقرار مي‌نمودند به‌معجز‌بودن‌اين‌كلام‌قدسي؛ كه‌جان‌تشنه‌داند قيمت‌آب.70

‌نيز امام‌فرمود: <الحجه‌قبل‌الخلق، مع‌الخلق‌وبعد الخلق>71 و <لوبقيت‌الارض‌بلاحجه‌لساخت‌بأهلها>72؛ يعني، ساختار وجودي‌اين‌جهان، بدون‌وجود امام، بر هم‌مي‌ريزد. پس، از بر هم‌نخوردن‌و برقراري‌اين‌جهان، پي‌به‌وجود با ارزش‌امام‌و حجت‌خدا مي‌بريم.

‌اكنون‌نيز كه‌هنگامه‌ي‌غيبت‌حجت‌خدا است، خورشيد وجودي‌شان‌از پشت‌ابرها نورافشاني‌مي‌كند و وجود ابرها، مانع‌كار خورشيد نمي‌شود.

‌اميرالمؤ‌منين‌علي(ع) فرمودند: <اللهم‌بلي‌لاتخلو الارض‌من‌قائم‌للّه‌بحجه‌اًمّا ظاهراً مشهوراً او خائفاً مخموراً.>73.

‌حسن‌ختام‌اين‌نوشته‌را، سخني از هنري‌كربن‌قرار مي‌دهيم. او كه‌مقام‌استادي‌دانشگاه‌فرانسه‌را داشته‌و سال‌ها با علامه‌ي‌فرزانه‌(طباطبايي(رحمه‌الله‌عليه) مذاكراتي‌داشته، در يكي‌از كنفرانس‌هاي‌گفته‌اند، مذهب‌شيعه‌ را بر ساير اديان‌و مذاهب‌ترجيح‌داده‌اند و آن‌را اختيار كرده‌اند؛ براي‌اين‌كه‌فقط، مذهب‌شيعه‌است‌كه‌اساس‌آن‌بر ادامه‌ي‌فيض‌از جانب‌پروردگار است‌و اين، بر طبق‌عقل‌سليم‌است.

‌آقاي‌طباطبايي‌نقل‌مي‌كردند كه‌آقاي‌كربن‌مي‌گفتند، در موقع‌راز و نياز با حق‌متعال، دعاهاي‌منقول‌از امام‌زمان‌و خليفه‌الرحمن‌را مي‌خوانم.

‌علي‌الظاهر آقاي‌كربن، اوّلاً اعتقاد به‌امام‌زمان‌پيدا كرده‌اند و از راه‌اعتقاد به‌وجود مقدّس‌ايشان، شيعه‌شده‌اند. ذالك فضل‌اللّه‌يؤ‌تيه‌مَن ‏ يشاء واللّه‌ذو الفضل‌العظيم.74

رد پاي قاعده‌ي امكان اشرف در كلا‌م و فلسفه‌ي مسيحيت‌

هر چند عين اصطلا‌ح و تركيب <امكان اشرف> در كلا‌م و فلسفه‌ي مسيحيت به دست نيامد، و لذا دانشمندان اين رشته در مقام ترجمه و تبادل اطلا‌عات علمي، معادل سازي كرده‌اند، و از عبارت‌هاي مشابه زير بهره گرفته‌اند:

75Principle of the most Noble Contingency

76Doctrine of the Nobler Contingent

اما از آنجايي كه ريشه‌ي اين قاعده در سخنان <ارسطو> و <فلوطين>77 موجود بوده، بي‌گمان، بود و نمود و نَفَس اين قاعده، در گستره‌ي فرهنگ كلا‌مي وفلسفي مسيحيت نيز مي‌درخشد.

به نظر مي رسد ، برهان درجات كمال - كه در كلا‌م مسيحيت براي اثبات وجود خدا اقامه شده - تا حدّ زيادي با تبيين صدرايي قاعده‌ي امكان اشرف هم خواني دارد.

اين برهان كه گاه برهان <هنولوژيك>78 نيز خوانده مي‌شود، طبق بيان <توماس آكونياس> چنين است :

در ميان اشياء مشاهده مي‌شود كه، بعضي چيزها خوبتر، راستين‌تر، نجيب‌تر و خلا‌صه بيشتر واجد يك صفت به نظر مي رسند، و بعضي كمتر. صفات تفصيلي درجات تقرب و نزديك شدن به صفات عالي را بيان مي كنند، چنانكه في المثل، گرم و گرم تر در جهت نيل به گرمترين معني دارد، بنابراين چيزي هست كه واقعي ترين و خوب ترين و نجيب ترين و شريف ترين و لذا تام الوجودترين موجودات است، چه ارسطو مي‌گويد: هنگامي كه بسياري چيزها، خاصه يا خاصيتي را مشتركاً واجد باشند آنكه بيش از همه واجد آن است، آن را به ديگران سرايت مي‌دهد79

همان طوري كه گفته شد، در اين مقايسه قاعده ي امكان اشرف، با بيان صدرالمتالهين مراد است كه روي اصالت الوجود و تشكيكي بودن آن استوار است و طي آن از مراتب پاييني (خسيس و اخس) به مراتب بالا‌يي (شريف و اشرف) پي برده مي‌شود، در برهان درجات كمال نيز همين روند در جريان است.

البته فرق‌هايي نيز ميان ظاهر و محتوي اين دو شيوه است كه اينجا مجال گفتگو نيست، تنها همين مقدار اشاره مي‌شود كه قاعده‌ِ امكان اشرف با هدف و رسالت اثبات مراتب مياني وجودها و حداكثر اثبات و كيفيت صادر اول طرح مي‌شود، در حالي كه برهان درجات با هدف اثبات مرتبهي نهايي وجود، طرح و اقامه مي‌شود (اثبات وجود خداوند)

نوشتار بعدي به طرح و بررسي يكي از دلا‌يل ديگر عقلي، كه براي اثبات اصل وجود امام اقامه شده مي‌پردازد.

-------------

پي‌نوشت‌ها:

1. ر.ك: انتظار، سال‌دوم، ش‌ششم، ص‌63، زمستان‌1381.

2. برخي‌از محققان، قاعده‌ي‌<امكان‌اشرف> را براي‌اثبات‌وجود امام‌به‌كار بسته‌اند. ضمن‌ارج‌نهادن‌به‌زحمات‌شان، يادآور مي‌شود كه‌به‌پيش‌فرض‌ها و پيش‌شرط‌هاي‌اين‌قاعده، كم‌تر توجه‌شده، لذا از كارايي‌آن‌كاسته‌شده‌است. ر.: محمدرضا باقي، مجالس‌حضرت‌مهدي، چاپ‌دوم، انتشارات‌نصايح، 1379؛ سيد محمدتقي‌رضوي، امام‌دوازدهم(ع) در نظام‌آفرينش، مشكوه، مسلسل‌22، بهار 1368، ص‌70 - 59.

3. آيه‌اللّه‌مرتضي‌حائري، خلافت‌در قرآن، بيّنات، شماره‌11، سال‌سوم، ص‌20. به‌كوشش‌حسين‌رضواني.

4. يحيي‌يثربي، فلسفه‌ي‌امامت، انتشارات‌وثوق، چاپ‌اوّل، 1378، ص‌123 به‌بعد.

‌قيصري‌(شارح‌بزرگ‌مكتب‌ابن‌عربي) در اوصاف‌خليفه‌ي‌خدا مي‌گويد: <والخليفه لابد اءن ‏ يكون‌موصوفاً بجميع‌الصفات‌الاًلهيه‌اًلاّ الوجوب‌الذاتي‌و متحققاً بكلّ اسمائه‌ليعطي‌مظاهر الاسماء كلّها ما يطلبونه‌و يوصل‌كلّاً منهم‌اًلي‌كماله، واًلاّ لايقدر علي‌الخلافه... (به‌نقل‌از رساله‌ي‌توحيد و نبوت‌و ولايت، مقصد 3، فصل‌3).

5. آيه‌اللّه‌جوادي‌آملي، پيرامون‌وحي‌و رهبري، چاپ‌سوم، انتشارات‌الزهراء، ص‌135.

6. امام‌دوازدهم(عليه‌السّلام) در نظام‌آفرينش، ص‌ 65.

7. ابن‌سينا، التعليقات، ص‌5 و ص‌21، تحقيق‌عبدالرحمان‌بدوي، دفتر تبليغات‌اسلامي‌شهاب‌الدين‌سهروردي، مجموعه‌مصنفات‌شيخ‌اشراق، ج‌1، ص‌435، تصحيح‌هنري‌كربن، چاپ‌سوم، پژوهشگاه‌علوم: <و اًجماله‌لامام‌الباحثين‌ارسطو من‌اشاره‌اشار اًليها في كتاب‌السماء و العالم، ما معناه‌انّه‌يجب‌ان ‏ يعتقد في العلويات‌ما هو الاكرام‌لها و الاءشرف.>.

8. التعليقات، ص‌21؛ <فكل‌واحد من‌العقول‌الفعاله‌ اءشرف‌ممّا يليه‌وجميع‌العقول‌الفعاله‌اشرف‌من‌الاءُمور المادّيه، ثم‌السماويات‌ من‌جمله‌الماديات‌اءشرف‌من‌عالم‌الطبيعه، و يزيد (ارسطو) بالاءشرف‌هنها ما هو اُقدم‌في ذاته‌ولايصح‌وجود تاليه‌اِلاّ بعد وجود متقدمه.>.

9. مجموعه‌مصنفات، ج‌1، ص‌434.

10. محمد بن‌محمد ميرداماد، القبسات، ص‌372، دانشگاه‌تهران، 1374 ش.

11. صدر الدين‌محمدشيرازي، الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌244، چاپ‌سوم، دار احياء التراث‌بيروت: في‌قاعده‌امكان‌الاشرف‌الموروثه‌من‌الفيلسوف‌الاوّل‌(ارسطو)...>.

12. حاج‌ملاهادي‌سبزواري، شرح‌المنظومه، فن‌الحكمه، ص‌203، چاپ‌اوّل، لقمان‌1372.

13. علامه‌محمدحسين‌طباطبائي، نهايه‌الحكمه، ص‌318، قم، جامعه‌ي‌مدرسين.

14. دايره‌المعارف‌بزرگ‌اسلامي، شرف‌الدين‌خراساني، ج‌10، ص‌231، چاپ‌اوّل، مركز دايره‌المعارف‌بزرگ‌اسلامي، تهران، 1380 ش.

15. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌257.

16. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌244 (به‌نقل‌از ارسطو، السماء و العالم)؛ مجموعه‌مصنفات‌شيخ‌اشراق، ج‌1. ص‌435؛ القبسات،‌ص‌372. (به‌نقل‌از السماء والعالم‌و نيز به‌نقل‌از اثولوجيا).

17. التعليقات.

18. مجموعه‌مصنفات‌شيخ‌اشراق، ص‌434.

19. فضل‌اللّه‌خالقيان، قاعده‌ي‌امكان‌اشرف‌(خرد نامه‌ي‌صدرا، شماره‌14، سال‌1377، ص‌71؛ نهايه‌الحكمه، ص‌319.

20. دكتر همايون‌همتي، عالم‌مثال‌از ديدگاه‌شيخ‌اشراق‌(مشكوه، سال‌1372، شماره‌39، ص‌101).

21. مجالس‌حضرت‌مهدي، ص‌41.

22. الحمكه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌109 و ج‌2، ص‌58؛ يحيي‌سهروردي، التلويحات، ج‌1، ص‌51، چاپ‌تهران؛ القبسات، ص‌380.

23. الحكمه‌المتعاليه، ج‌4، ص‌81: <لاءن قاعده‌الاًمكان‌الاءشرف‌دلت ‏ علي‌اءنها في اءقصي‌الممكن‌من‌قويها الطبيعيه.

24. الحكميه‌المتعاليه، ج‌8، ص‌177.

25. نهايه‌الحكمه، چاپ‌جامعه‌ي‌مدرسين، قم، ص‌318- 319. خود علا‌مه، بر چنين‌استنتاجي‌اشكال‌دارند.

26. محمدكاظم‌خراساني، كفايه‌الاصول، ص‌430، چاپ‌چهارم، جامعه‌ي‌مدرسين، 1418 ق.

27. شرح‌منظومه.

28. امام‌دوازدهم(عليه‌السّلام) در نظام‌آفرينش. ص‌62، التعليقات، ص‌21.

29. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌257.

30. التعليقات، ص‌21.

31. القبسات، ص‌372.

32. مجموعه‌مصنفات‌شيخ‌اشراق، ص‌434: <و ممّا ينبغي ان ‏ تَعَلَّمَ انّ من‌جمله‌ما حمل‌القدماء علي‌اعتقاد الاشرف‌والاكرام‌في الامور السماويه‌وغيرها شهاده‌الفطره‌بوقوع‌الاءشرف‌فالاشرف.>.

33. امام‌دوازدهم(عليه‌السّلام) در نظام‌آفرينش، ص‌61.

34. القبسات، ص‌378.

35. آيه‌اللّه‌مصابح‌يزدي، آموزش‌فلسفه، ج‌2، ص‌175، چاپ‌هشتم، سازمان‌تبليغات‌اسلامي، تهران، 1377 ش.

36. شرح‌منظومه، ص‌203.

37. غلام‌حسين‌ديناني، قواعد كلّي‌فلسفي، چاپ‌دوم، مؤ‌سسه‌ي‌مطالعات‌وزارت‌فرهنگ، تهران، 1365 ش. (به‌نقل‌از وسايل‌ابن‌ سينا، ج‌2، ص‌24، چاپ‌تركيه)؛ الحمكه‌المتعاليه، ج‌6، ص‌97.

38. التلويحات، ج‌1، ص‌51.

39. القبسات، ص‌377. در ص‌380 مي‌گويد: <واًذتمّ ميقات‌البرهان‌في تأسيس‌الاصول‌القوانين‌فقد حان‌حين‌تفريع‌ما يتفرّع‌عليها من‌اًثبات‌جواهر عالم‌القدس...>.

40. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌254 - 255: اًنه‌قد وقع‌لنا في سالف‌الزمان‌اًشكال‌معضل‌علي‌قاعده‌اًمكان‌الاشرف... و هذا الاًشكال‌ممّا عرضتُه‌علي‌كثير من‌فضلاء العصر، وما قدر اءحد علي‌حلّه‌اًلي‌ان نورّ اللّه‌قلبي وهداني‌ربي اًلي‌صراط‌مستقيم...>.

41. همان، ص‌244.

42. شرح‌المنظومه، ص‌203؛ الحكمه‌المتعاليه، ص‌250، حاشيه‌ي، س‌قده.

43. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌245، حاشيه‌ي‌ط‌مد؛ قواعد كلّي‌فلسفي، ص‌21.

44. ميرزا مهدي‌آشتياني، اساس‌التوحيد، ص‌130 تا 150، انتشارات‌مولي، تهران، 1360 ايشان، اشكالات‌وارد بر قاعده‌اي‌امكان‌اشرف‌را مشروحاً پاسخ‌داده‌اند.

45. همان‌طوري‌كه‌گفته‌شد، قاعده‌ي‌امكان‌اشرف، وجود امام‌را كه‌در ميان‌قافله‌ي‌موجودات‌ممكن‌در مرتبه‌ي‌ويژه‌ي‌قرار دارد، ثابت‌مي‌كند كه‌رهبري‌ديني‌و سياسي‌و اجتماعي‌افراد بشر، تنها گوشه‌ي‌از وظايف‌او است.

46. شالوده‌برهان، به‌صورت‌بالا، در منابع‌حكمت‌و فلسفه‌آمده‌است، ر.: علي‌شيرواني، ترجمه‌و شرح‌نهايه‌الحكمه، ج‌3، ص‌363، چاپ‌چهارم، دفتر تبليغات‌اسلامي، قم، 1376.

47. مجالس‌حضرت‌مهدي(عليه‌السّلام)، ص‌41.

48. مجالس‌حضرت‌مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف)، ص‌42؛ غلام‌حسين‌ دنياني، نيايش‌فيلسوف، ص‌137، چاپ‌اول، دانشگاه‌رضوي‌مشهد.

49. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌249: <و انّكَ لو تصفحت‌الاشياء و ترتيبها بالذات‌لابالعرض‌لوجدت‌ان الشريف‌متقدم‌دائماً علي‌الخسيس‌و... و الخير علي‌الشرّ والصدق‌علي‌الكذب>.

50. سيد اسمعيل‌طبرسي‌نوري، كفايه‌الموحدين، ج‌1، ص‌511، انتشارات‌عليمه‌اسلاميه، (چهار جلدي)؛ احمد حميدالدين‌الكرماني، المصابيح‌في‌اثبات‌الاًمامه، ص‌60، چاپ‌اوّل، دارالمنتظر، بيروت، 1416 ق.

51. آن‌چه‌مورد تاءييد عقل‌و نقل‌است، برتري‌وجود امام‌بر بسياري‌از ماهيّات‌و موجودات است، امّا اثبات‌برتري‌امام‌در حدّ ساير افراد ماهيّت‌(انسان‌هاي‌غير امام) نيز براي‌اقامه‌و صحت‌برهان‌مورد بحث، كافي‌است.

52. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌247.

53. مجموعه‌مصئفات‌شيخ‌اشراق، ص‌434 - 435 (هم‌از ارسطو و هم‌خودش، شرط‌مذكور را معتبر مي‌داند)؛ القبسات، ص‌372.

54. الحكمه‌المتعاليه، ح‌7، ص‌247.

55. عبدالرزاق‌لاهيجي، گوهر مراد، ص‌364، تصحيح‌زين‌العابدين‌قرباني، چاپ‌اول، وزارت‌فرهنگ، 1372 ش؛ علامه‌حلي، انوار الملكوت، ص‌187. تحقيق‌نجمي‌زنجاني، چاپ‌دوم، بيدار (دليلي‌خوبي‌براي‌اشرفيت‌رهبران‌الهي‌دارد.)

56. كفايه‌الموحدّين، ج‌1، ص‌511، انتشارات‌علميه‌اسلاميه؛ فلسفه‌ي‌امامت، ص‌123 (به‌نقل‌از ابن‌عربي‌و قيصري) و نيز ص‌112. بر مبناي‌اصول‌و قواعد صدرايي، رابطه‌ي‌وحي‌و اعجاز يا علم‌و قدرت‌را بر اساس‌يك‌ حقيقت‌عيني‌مي‌توان‌استوار ساخت. آن‌ حقيقت‌عين، همان‌وجود امام‌است‌كه‌از لحاظ‌درجه‌ي‌كمال‌در حد برتر‌و فوق‌العاده‌بوده‌و در نتيجه، منشاء آثار فوق‌العاده‌هم‌قرار مي‌گيرد كه‌يكي‌از آن‌ها، وحي، و ديگري، اعجاز است.

57. جواد علي‌كسار، بحث‌ حول‌الامامه، ص‌128، چاپ‌اول، دارالصادقي، ايران‌1419 ه- .ق. از سوره‌ي‌بقره‌آيه‌سي‌و يكم‌وعلّم‌الادم‌الاسماء كلّها... يا آدم‌انبئهم... استفاده‌شده‌است.

58. نهايه‌الحكمه، ص‌316.

59. مثلاً ملاصدرا در توضيح‌چگونگي‌تقدم‌اشرف‌مي‌گويد: <لو تصفحت‌الاشياء وترتيبها بالذات‌لابالعرض‌لوجدت‌ان الشريف‌متقدماً دايماً علي‌الخسيس... والاتصال‌علي‌الانفصال‌والوجود علي‌العدم‌والخير علي‌الشّر...>. صفحه‌گرداني، اشيا، اتصال، انفصال، شرّ،... همه ظهور دارند كه‌عالم‌طبيعت‌و مادّه‌نيز مراد وي‌است. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7. ص‌249،‌التلويحات‌(ضمن‌مجموعه‌مصنفات‌شيخ‌اشراق) ج‌1، ص‌51، تصحيح‌هنري‌كربن، تهران، 1396 ق: <... وقد وجد الاجسام‌والمادّيات‌و الماهيات‌المجرده‌عن‌المادّه‌غير ممتنعه...>.

60. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌248، حاشيه‌ي‌- ط‌مد.

61. التعليقات، ص‌21.

62. الحكمه‌المتعاليه، ج‌7، ص‌249.

63. قاعده‌ي‌امكان‌اشرف، ص‌75.

64. امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) در نظام‌آفرينش، ص‌62 - 63؛ اساس‌التوحيد، ص‌145: <اخس، مقدمه‌ي‌وجودي، و به‌وجهي، علت‌اعدادي‌اشرف‌است‌و اشرف‌فاعل‌ما به‌الوجود اخس‌است.>.

65. شرح‌المنظومه، با تعليقه‌ي‌آيه‌الله‌حسن‌زاده‌آملي، چاپ‌اوّل، نشر ناب، 1416، قم، ج‌3، ص‌730.

66. مراد از تقدم‌اشرف‌بر اخس، ذاتي‌است‌نه‌زماني، همان‌ج‌3، ص‌731.

67. اساس‌التوحيد، ص‌134.

68. نهايه‌الحكمه، ص‌312 (مبحث‌شرور).

69. ثقه‌الاسلام‌كليني، اصول‌كافي، ج‌1، ص‌168، باب‌ الاضطرار الي‌الحجه، حديث‌1.

70. گوهر مراد، تحقيق‌قرباني، چاپ‌او، وزارت‌فرهنگ، ص‌357.

71. علامه‌مجلسي، بحارالانوار، ج‌23، ص‌38، باب‌1، حديث‌66.

72. همان، ص‌ 37، حديث‌64.

73. نهج‌البلاغه، حكمت‌147.

74. آيه‌الله‌شيخ‌مرتضي‌حائري، خلافت‌در قرآن‌(بيّنات، سال‌سوم، شماره‌11، ص‌21)

75 . Suhrawardi . the philosophy of Illumination.

.99910 P . 1Brigham Young univity Prouo, Utoh .

76. Misbah Yazdi. Philosophical INSTRUCTIONS.

.370Brigham. Young University 9991 P.

77. اثولوجيا افلوطين عندالعرب به كوشش عبدالرحمن

بدوي، كويت 1977 م ، ص 134 تا 139.

8. Hernological Argument.7

79. دكتر كريم مجتهدي، فلسفه در قرون وسطي، ص 245، چاپ اول اميركبير، 1375 ش ؛ خدا در فلسفه، ترجمه‌ي بهاءالدين خرّمشاهي ، ص 165 ، چاپ دوم، وزارت فرهنگ 1371 ش.